

دگردیسی در نگرش جریان اصلاح طلب به لیبرالیسم فرهنگی - اجتماعی
محمد انسان دوست^۱ - صمد قایم پناه^۲ - حسن شمسینی غیاثوند^۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۴

چکیده:

بعد از انقلاب اسلامی جریان های مختلف فکری - سیاسی شکل گرفتند. این جریان ها در چهار دهه گذشته با توجه به مقتضیات داخلی و خارجی با دگردیسی در همه ابعاد از جمله نگرش به موضوعات روز همچون دموکراسی، حقوق بشر و... مواجه بوده اند. سوال اصلی این است که چه دلایلی باعث دگردیسی و گسست فکری جریان اصلاح طلب به لیبرالیسم فرهنگی و اجتماعی شده است. جریان اصلاح طلب که تداوم جریان چپ اسلامی دهه های گذشته جمهوری اسلامی است با این سیر تحول معنایی مواجه بوده است. جریان اصلاح طلب به خصوص در دو دهه گذشته با توجه به تحولات داخلی همچون قشر بندی جمعیتی، افق معنایی روشنفکران دینی، توسعه اقتصادی و حضور زنان در سپهر عمومی و همچنین تحولات جهانی همچون امواج جدید دموکراسی، دموکراسی اجتماعی، گسترش لیبرالی دموکراسی و سبک زندگی نوین؛ نگرش خود را نسبت به همه عرصه ها از جمله لیبرالیسم فرهنگی و دموکراسی اجتماعی تغییر داده است.

واژگان کلیدی: جریان های سیاسی، اصلاح طلب، جهانی شدن، لیبرالیسم فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

JPIR-2009-1521

^۱ - دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

^۲ - استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران؛ نویسنده مسئول

sghaempanah89@gmail.com

^۳ - استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

مقدمه

گفتمان رقابت سیاسی به عنوان یک عنصر و محور اساسی در اندیشه‌های امام^(ع) و مقام معظم رهبری و دیگر مسئولین و نخبگان ایران از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون مطرح بوده است؛ چرا که اصل تحقق جمهوریت و مردم سالاری دینی یکی از شاکله‌های جمهوری اسلامی می‌باشد. رقابت سیاسی مستلزم توجه به یک سری ویژگی‌ها و خصوصیات محتوایی همچون مسالمت‌آمیز بودن، درون سیستمی، قانونمندی و قاعده‌مندی، پذیرش و احترام به قانون اساسی، احترام به رأی اکثریت آراء و خصوصياتی شکلی همچون وجود احزاب و گروه‌های سیاسی متعدد، مشارکت دیدگاه‌ها و نظریات مختلف در انتخابات، تکثر سیاسی و ... می‌باشد که این ویژگی‌ها از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون در همه انتخابات‌ها مورد توجه بوده است. همچنین رقابت سیاسی با مشارکت و حضور سیاسی قرابت بسیار نزدیکی دارد، چنان‌که رقابت سیاسی بدون مشارکت سیاسی مفهومی ندارد. البته مشارکت سیاسی از یک سو بیانگر حضور فعال همه گروه‌ها و نیروهای سیاسی را در انتخابات به ذهن متبادر می‌کند، ولی معنا و جوهر اصلی آن حضور حداکثری مردم در رقابت‌های سیاسی است.

در وقوع انقلاب اسلامی نیروهای سیاسی متعددی حضور داشتند که نیروهای سیاسی و فکری مذهبی بنا به دلایلی از جمله رهبری، ارائه ایدئولوژی، اهداف، قدرت بسیج مردم و ... بیشترین نقش را در پیروزی انقلاب اسلامی داشتند ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیروهای سیاسی از طیف‌های مختلف فکری و ارزشی به فعالیت سیاسی پرداختند که به تدریج گسست این نیروها از یکدیگر آغاز شد. در واقع در ابتدا جریان‌های سیاسی عمده یعنی مذهبی، لیبرال و ملیگرا و مارکسیستی از یکدیگر جدا شدند و سپس انفکاک و گسست‌های درونی بین هر کدام از جریان‌های سیاسی شکل گرفت. با توجه به اینکه جریان مذهبی بیش از سایر گروه‌ها قدرت سیاسی را کسب کرد، به تدریج این جریان بیش از سایر گروه‌ها دچار شکاف درونی شد که از سال ۱۳۶۰ تاکنون گسست‌های درونی در همه جریان‌ها از جمله جریان مذهبی ادامه داشته است. دلایل شکاف‌ها و گسست بین نیروهای سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار است، چرا که از یک سو باعث افزایش آگاهی از تحولات سیاسی، جامعه‌شناختی، سیاست‌گذاری‌ها، ... یک کشور می‌شود. در واقع تحولات داخلی و اجتماعی در صورت‌بندی سیاسی نمود پیدا می‌کند و از سوی دیگر میزان تاثیرگذاری تحولات منطقه‌ای و جهانی بر شکل‌گیری نیروهای سیاسی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. بالطبع با توجه به سی سال گذشته و تحولات کنونی می‌توان به صورت‌بندی آینده نیروهای سیاسی در ایران پرداخت.

چارچوب مفهومی و تئوریک

جایگاه احزاب

لازمه رقابت سیاسی و دموکراتیک بودن یک نظام سیاسی وجود نیروهای سیاسی رقیب می باشد که تقسیم بندی های متفاوتی از نیروی سیاسی می توان ارایه کرد. در یک تقسیم بندی کلی موريس دوورژه از چندین نیروی سیاسی سخن می گوید: «یک گروه نیروهای سیاسی در دولت هستند که اختلافات بین نیروها، اختلاف سلیقه در امور سیاست گذاری، سیاست سازی و اجرائیات می باشد. گروه دوم اپوزیسیون قانونی "نیروهای در درون نظام" می باشند. نیروهای متشکل در این گروه با سیاستمداران، مجریان و برخی سیاستها مخالفاند اما مخالفتشان به اصول کلی و مبانی مشروعیت نظام سیاسی بر نمی گردد و این جریان، نیروی اصلی رقابت محسوب می شود. سومین نیرو که معارض و معاند سیاسی محسوب می شود در واقع ضد رژیم تلقی می شود. این جریان جزو جریانها و بازی های سیاسی در عرصه انتخابات مستقیم به شمار نمی آید». (خواجه سروی، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۶) یکی از مفاهیم مهم در رقابت های سیاسی، وجود حزب می باشد که اولین موضوع در زمینه حزب، شرایط شکل گیری است؛ در این ارتباط می توان به چهار شرط اساسی احزاب اشاره کرد:

- ۱- حزب مستلزم وجود سازمان و تشکیلات پایداری است که حیات سیاسی آن از حیات بنیانگذاران آن فراتر می باشد. ۲- تشکیلات حزبی دارای سازمانی مستقر در محل همراه با زیر-مجموعه هایی باشد که در سطح ملی فعالیت داشته و با یکدیگر روابط منظم و متقابل داشته باشند. ۳- اراده رهبران ملی و مجلس بر کسب قدرت استوار باشد و نه بر اعمال نفوذ. ۴- حزب باید در پی کسب حمایت عمومی به ویژه از طریق انتخابات باشد. در واقع لازمه پیدایش و رشد احزاب، وجود یک نظام دموکراتیک است. حزب و دموکراسی دو روی یک سکه می باشند. زیرا احزاب بدون وجود دموکراسی و دموکراسی بدون وجود احزاب، قابل تصور نیست. (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۱۹-۱۷)

فلسفه وجودی احزاب در تبدیل مشارکت توده ای به مشارکت نهادمند مدنی، ثبات و تداوم نظام سیاسی، تصمیم سازی و تصمیم گیری، شایسته گرایی، تجمیع منافع، نظارت و جلوگیری از توده ای و استبداد فردی و ... می باشد. (اطاعت، ۱۳۷۸: ۴۶-۴۰) احزاب به یک تعبیر پل رابط بین جامعه و حکومت به شمار می روند یا به تعبیر سیستمی احزاب، ابزار خوراک دهنده یا ابزار بازخوردی هستند. ظهور احزاب سیاسی بدون تردید یکی از علایم ممیزه و شاخصه های اصلی حکومتها و دولت های مدرن به شمار می رود. از یک سو این احزاب سیاسی هستند که دموکراسی

را خلق کردند و از سوی دیگر دموکراسی مدرن نیز تنها در صورت حضور مداوم و فعالیت مستمر احزاب سیاسی قابل دوام و ماندگار است. بدین ترتیب بین دموکراسی و حزب رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار است. (نوذری، ۱۳۸۱: ۴۹-۴۸) ساموئل هانتینگتون وجود نهادی پایدار و مستقل از یکدیگر از جمله احزاب سیاسی را شرط ضروری توسعه سیاسی می‌داند زیرا توسعه سیاسی متضمن عقلانی شدن اقتدار، تنوع ساختارهای سیاسی و بخصوص گسترش مشارکت است. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۷۵ و بعد)

احزاب به دو صورت مورد تعریف و بررسی قرار گرفته‌اند:

۱- رویکرد هنجاری: در این رویکرد، احزاب بر اساس هنجارها، باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، اعتقادات و اولویت‌های شخص تحلیلگر تعریف می‌شوند. این نوع تعاریف عمدتاً بر کارکردهای نمایندگی یا آموزش و تعلیمی احزاب تأکید دارند. براساس تعریف هنجاری، احزاب سیاسی را می‌توان جریانانی در جستجوی یافتن برنامه‌ها، سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی تازه برای آرمان‌های شهروندان و تحقق این آرمان‌ها دانست.

۲- رویکردهای توصیفی: در این نوع رویکرد، احزاب عمدتاً بر حسب فعالیت‌هایی که معمولاً به طور عملی و به گونه‌ای فعال درگیر آن هستند، تعریف می‌شوند. بر مبنای این تعریف، احزاب سیاسی جریان‌هایی هستند که همواره درصدد کسب قدرت و موقعیت‌اند. در این رویکرد تلاش برای کسب قدرت و موقعیت و مناصب کلیدی ویژگی و شاخصه‌های اصلی احزاب سیاسی تلقی می‌شوند. (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۴-۵۱) احزاب انواع گوناگون دارند که می‌توان آنها را به احزاب نهادی، احزاب ضدنظام، احزاب سازمان و احزاب نهضتی، احزاب مبارزاتی و احزاب انتخاباتی، احزاب همگن و احزاب متکثر که گروه‌های متنوعی را در بر می‌گیرند. (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

حزب و دگردیسی در رویکردها

احزاب پیوند و رابطه‌های روشنی با تقسیم‌بندی‌ها یا گسست‌های موجود در جامعه دارند. احزاب می‌توانند نماینده طبقات اجتماعی، گروه‌های مذهبی، جماعات زنان یا نماینده منافع خاص دیگری باشند. سه گسست اساسی عبارتند از:

الف- گسست‌های موقعیتی یا جایگاهی: این نوع گسست‌ها به جایگاه و موقعیت حمایت حزبی در ساختار اجتماعی بازمی‌گردند. این موقعیت‌ها می‌توانند به جایگاه انتسابی یا تعیین شده‌ای که فرد در آن متولد می‌شود بازگرداند، نظیر نژاد، گروه قومی یا جنسیت یا ممکن است به جایگاه و ساختار اجتماعی فرد بازگرد نظیر طبقه اجتماعی یا گروه دینی که فرد می‌تواند در طول زندگی خود آن را تغییر دهد.

ب- گسست رفتاری: این نوع گسست‌ها به ویژه شکاف‌ها و فاصله‌های موجود در رده‌های عضویت حزبی، معمولاً بیش از گسست‌های موقعیتی یا جایگاهی بر حمایت حزبی تأثیر دارند. در حالی که گروه‌های مذهبی در راستای حمایت از احزاب مذهبی قرار دارند. قدرت ایمان یا همراهی و حضور در کلیسا نیز ارتباط نیرومندی با حمایت حزبی دارد.

ج- گسست‌های ایدئولوژیک: این نوع گسست‌ها عبارتند از اولویت‌ها یا ترجیحاتی همچون ارزش‌ها، هنجارها، آراء و عقاید، افکار و نظرات، جهان‌بینی‌ها و امثالهم که ممکن است به طور کامل با جایگاه و موقعیت یک فرد در جامعه تطابق نداشته باشند. فی‌الواقع جهت‌گیری‌ها و مواضع ایدئولوژیک افراد ممکن است گسست‌های جایگاهی آنان را تحت الشعاع قرار دهند. (نوذری، ۱۳۸۱: ۶۹-۷۱)

صورت‌بندی اجتماعی ایران و نیروهای سیاسی

جامعه ایران اساساً دارای تمایلات پلورالیستی است، یعنی بالقوه می‌تواند چندین بلوک حزبی ایجاد کند. به سخن دقیق‌تر جامعه ایران از حیث تعارضات اجتماعی، متقاطع است. حداقل در حال حاضر دو شکاف اساسی و فعال در جامعه سیاسی وجود دارد که همدیگر را قطع کرده و موجب ظهور چهار بلوک احتمالی احزاب می‌شوند. یکی شکاف میان سنت‌گرایی و مدرنیسم و دیگری شکاف میان سرمایه‌داری آزاد و مداخله دولت در اقتصاد است. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۷۴۷) جامعه ایران از حیث ساختاری دارای تمایلات کثرت‌گرایانه است و می‌تواند نظامی چندحزبی را ایجاد کند. برخی شکاف‌های فعال اجتماعی - سیاسی مانند شکاف سنت‌گرایی و تجددگرایی اسلام و سکولاریسم، مشروطه‌گرایی و مطلق‌گرایی، اتانیسم و لیبرالیسم اقتصادی مبانی چنین تمایل ساختاری برای شکل‌گیری پلورالیسم سیاسی را تشکیل می‌دهند. در حال حاضر جامعه سیاسی ایران می‌تواند به طور بالقوه نظامی چند حزبی دست‌کم بر اساس دو شکاف عمده و فعال متقاطع تولید کند. شکاف اول همان تعارض تاریخی میان سنت‌گرایی و تجددگرایی است که در عرصه زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بروز آشکار یافته است و شکاف دیگر، شکافی است شبه طبقاتی میان اتانیسم و لیبرالیسم اقتصادی که اساس گرایش‌های راست و چپ در حوزه اقتصاد را تشکیل می‌دهد. با توجه به چنین شرایطی چهار بلوک بالقوه احزاب سیاسی قابل تصور است:

- ۱- بلوک احزاب و گروه‌های سنتی و محافظه کار اسلامی ۲- بلوک احزاب و نیروهای رفورمیست اسلامی ۳- بلوک احزاب لیبرال، ناسیونالیست و سکولار ۴- بلوک احزاب و گروه‌های سوسیال دموکرات. (بشیریه، ۱۳۸۱، ۴-۱۴۳) در واقع ائتلاف رنگین کمانی که برای پیروزی انقلاب اسلامی

شکل گرفته بود، بعد از پیروزی با توجه به اختلافات بنیادی و ساختاری گذشته منجر به گسست بین این نیروها شد. گسست‌هایی که بتدریج به درون هر کدام از جریان‌های سیاسی راه یافتند. زندگی سیاسی در ایران در طی قرن بیستم [و در شرایط فعلی] سخت تحت تاثیر منازعات ناشی از شکاف سنت و تجدد قرار داشته است. جامعه ایران به عنوان جامعه‌ای نیمه سنتی، نیمه مدرن و یا در حال گذار دارای صورت‌بندی و شمار پیچیده‌ای از شکاف‌های اجتماعی بوده است. از یک سو شکاف‌های قومی، فرهنگی و منطقه‌ای مربوط به جامعه سنتی کم و بیش فعالند و از سوی دیگر شکاف‌های جامعه مدرن نمودار شده‌اند. به غیر از این شکاف‌ها دارای شکاف عمیق‌تر و اساسی‌تر تجدد و سنت‌گرایی می‌باشد که این شکاف در تاریخ اخیر ایران جلوه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گوناگونی پیدا کرده است. از لحاظ اقتصادی منجر به اقتصاد دوگانه معیشتی و اقتصاد کالایی (تولید برای فروش) شده است. از لحاظ اجتماعی در تاریخ سیاسی ایران معاصر تقابل ماقبل سرمایه‌داری در مقابل تبعات مربوط به صورت‌بندی سرمایه‌داری از آن شکاف است. از لحاظ فرهنگی و سیاسی تقابل میان محافظه‌کاری یا سنت‌گرایی و اصلاح‌طلبی با مدرن نیز تجلی همان شکاف اصلی است. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۳ - ۱۴)

یکی از متغیرهای تاثیرگذار بر شکل‌گیری، تداوم و شکاف بین نیروهای سیاسی، هویت و لایه‌های تشکیل دهنده هویت در یک جامعه هستند. چنانکه لایه‌های اصلی هویت ایران در عصر کنونی متشکل از سنت (ملی)، مذهب و غرب می‌باشند. این لایه‌های مختلف در کنار نگرش‌های ایدئولوژیک به هویت و عدم سازگاری مطلوب بین این لایه‌ها، تاثیراتی بر مسایل سیاسی گذاشته است.

هویت ملی ایران شالوده مرکزی و واحدی ندارد بلکه همچون موزائیکی است که عوامل مختلف از تاریخ و فرهنگ ایرانی، مذهب اسلام و تشیع، فرهنگ و تمدن مدرن و فرآیندهای جهانی شدن در شکل‌گیری آن موثر بوده‌اند. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۲۸) هویت‌سازی‌ها و غیرسازی‌ها محصول ساختارهای قدرت گفتمان‌اند که هر زمان ضلعی از منشور پیچیده هویت را به زبان اضلاع دیگر برجسته می‌سازند به طور خلاصه هویت‌ها فرآورده دستگاه‌های گفتمانی هویت بخشند. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۵۵) در واقع باید گفت که متغیرهای مختلفی اعم از شکاف‌های مذهبی، اقتصادی، هویتی و ... که با توجه به شرایط داخلی کشور و ورود تجدد به ایران شکل گرفتند، بر نوع شکل‌گیری و گسست نیروهای سیاسی موثر می‌باشند.

تبارشناسی شکل‌گیری جریان اصلاح‌طلب

همان‌طور که گفته شد در اولین گسست پس از انقلاب اسلامی، ملی‌گراها و لیبرال‌ها و به طور

کلی مدرن‌ها از نظام سیاسی خارج شدند و اسلامگرایان با گرایش‌های مختلف تحت عنوان حزب جمهوری اسلامی، سیستم سیاسی را در اختیار گرفتند. این حزب بیشتر در چارچوب اسلام به همه مسائل می‌نگرست. آیت‌الله بهشتی یکی از فعالان این حزب در مورد موضع حزب جمهوری اسلامی در گذشته، حال و آینده می‌گوید: «حزب جمهوری اسلامی بر این اساس به وجود آمد که همه مواضع سیاسی، اجتماعی و ... ما بر مبنای عشق به خدا تنظیم گردد. این اصولی‌ترین موضع این حزب است. موضع حزب جمهوری اسلامی در مورد اداره مملکت این است که مملکت ما به وسیله کسانی اداره شود که هر عمل آنها نزدیک کننده مردم به اسلام باشد ... قبل از هر چیز باید خط مدیریت مملکت خطی باشد که هرچه رو به بالا می‌رود، تجلی عمل اسلام را بیشتر بیایی ... ما در عین قبول اصل مالکیت شخصی، در عین اعتقاد به اینکه اقتصاد دولتی نمی‌تواند یک اقتصاد متناسب با انسان آزاد باشد، در عین آنکه معتقدیم باید بخش آزاد و خصوصی در نظام اقتصادی هرچه بیشتر دامنه داشته باشد، در عین همه اینها معتقدیم این وضع موجود و این فاصله درآمدها و زندگی‌ها به هیچ عنوان با عدل اسلامی سازگار نیست ... موضع ما در اسلام شناسی این است که هر انسانی برای خودش آزاد است در اصول عقاید اسلامی تفکر کند، مطالعه کند ... موضع حزب جمهوری در رابطه با امامت و رهبری این است که امامت و رهبری از آن فقیه توانای آگاه به زمان ... است. به هر حال داشتن مواضع دوگانه در بعضی موضوعات و نداشتن چارچوب تئوریک منجر به شروع اختلافات شد.

به لحاظ اقتصادی چندین گرایش اقتصادی در اوایل انقلاب به وجود آمد، چنان‌که محمد علی نجفی معتقد است دو گرایش اقتصادی اوایل انقلاب شکل گرفت که هیچ‌کدام مبتنی بر تفکر اقتصادی منسجم نبود یک گرایش، متمایل به بازار و جریان راست اقتصادی بود که البته اقتصاد خصوصی این جریانم یک سری فعالیت‌های تجاری و بازاری بود. گرایش دوم شامل کسانی می‌شد که مستقیم و غیرمستقیم تحت تاثیر اقتصاد سوسیالیستی بودند و از یک نوع اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی حمایت می‌کردند. (امویی، ۱۳۸۲: ۳۵۹) به هر حال خط دوم گسست در سال ۱۳۶۶ به وجود آمده و عده‌ای از جامعه روحانیت مبارز خارج شدند و مجمع روحانیون مبارز را به وجود آوردند. این گروه معروف به جناح چپ یا خط امامی شدند. البته گروه‌هایی مثل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از قبل چپگرا بودند. به هر حال مجمع روحانیون مبارز در انتخابات سومین دوره مجلس اعلام موجودیت کرد و ضمناً بیانیه‌ای در آستانه انتخابات صادر کرد: "ملاک‌های ما دفاع از محرومین و مستضعفان، پشتیبانی از نهادهای اجرایی پیرو خط امام و ... می‌باشد. (...)"

به هر حال اختلافات جناح‌های اسلامگرا از مسایل اقتصادی آغاز شد و بعد به اختیارات ولی فقیه

کشیده شد. (اگرچه بعد از نامه امام خمینی اختلاف در زمینه اختیارات ولی فقیه کاهش یافت) و بعد از فوت امام اختلافات به دیگر عرصه‌ها به‌خصوص مسائل فرهنگی و سیاست خارجی نیز کشیده شد و اگر اختلافات قبل از سال ۱۳۶۸ بیشتر جنبه فقهی و ایدئولوژیک داشت، بعد از سال ۱۳۶۸ به دلیل رفع اختلاف در مسئله ولایت فقیه جنبه کارشناسی پیدا کرد.

تفکرات جناح چپ در این دوره بر کشور حاکم بود، چرا که آنها قدرت بیشتری نسبت به جناح راست در کشور داشتند. در نتیجه بخش اعظم اقتصاد ایران دولتی بود و نیز نگرش بدبینانه به سرمایه‌داری تبلیغ می‌شد و علت رد لیبرالیسم همین مسئله بود. چرا که آنها لیبرالیسم را فرزند سرمایه‌داری می‌دانستند. هفته‌نامه عصر ما می‌نویسد: «خط امامی کماکان لیبرالیسم را زائده نظام سرمایه‌داری دانسته و معتقدند این مکتب قابل جمع با دیدگاه‌های حکومتی اسلام نیست به همین دلیل کماکان مخالف مکتب مزبور و پیروان آن می‌باشند». همین نگرش بدبینانه منجر به خروج سرمایه‌ها از کشور شد که این مسئله ضربه جبران‌ناپذیری بر اقتصاد کشور وارد کرد و هنوز تبعات آن بر اقتصاد و حتی بر توسعه سیاسی باقی است؛ چرا که یکی از پیش نیازهای توسعه سیاسی، اقتصاد آزاد است و در اقتصاد بسته و دولتی، توسعه سیاسی و جامعه مدنی ایجاد نمی‌شود و یکی از عوامل تحکیم دموکراسی در هر کشوری، اقتصاد چند پایه است.

از نظر محسن نوربخش دو طرز تفکر بعد از جنگ شکل گرفت: ۱- ما با توجه به اتمام جنگ و تحولات بین‌المللی باید وارد سیستم بین‌المللی شده و از امکانات آنها استفاده کرده و مراودات بین‌المللی‌مان را افزایش دهیم و به مقولاتی چون صادرات غیرنفتی، استفاده از امکانات خارجی و جذب سرمایه‌خارجی به طور جدی توجه کنیم. این امر مستلزم یک نگرش جدید به اقتصاد بود. دیدگاه‌هایی همچون خصوصی‌سازی و کوچک کردن دولت در اواسط کار به برنامه اول اضافه گردید. ۲- ساختار دولت به همان صورت قبل باقی بماند یعنی به جای اختصاص منابع به جنگ، آنها را در مسیر سرمایه‌گذاری تغییر جهت دهیم و همان پوسته بسته را حفظ کنیم. (احمدی امویی، ۱۳۸۲: ۹۷ - ۹۶)

رشد اقتصادی در این زمان منجر به افزایش انتظارات در بخش سیاسی شد. به طور کلی رشد اقتصادی در دوره حاکمیت به گونه‌ای تناقض‌آمیز انتظارات را بالا می‌برد و نابرابری‌ها را افزایش می‌دهد که این امر فشارها و تنش‌هایی را در ساختار اجتماعی به وجود می‌آورد؛ اما در عین حال از طریق برانگیختن مشارکت و بسیج سیاسی به وجود آورنده بنیانی برای دموکراسی است. این تنش‌ها و بحران‌ها موجب به وجود آمدن رویداد دوم خرداد ۱۳۷۶ شدند.

در سال‌های ۱۳۶۸ به بعد، گرچه فعالیت‌های سیاسی بیشتر شد، ولی برخورد دولت حاکم با احزاب

به صورت ایدئولوژیکی و سنتی بود و همین مسئله باعث شد که اکثر تقسیم‌بندی‌ها از احزاب و گروه‌های موجود در ایران به صورت ارزشی و ایدئولوژیکی باشد، مثل "خودی و غیرخودی"، "اصولگرا و غیراصولگرا"، "ارزشی و غیرارزشی"، "لیبرال و غیرلیبرال"، "چپ و راست" و ... و حتی این مسئله باعث شد که اکثر این گروه‌ها واژه "اسلام" را به عنوان حزب یا گروه خود اضافه کنند. همان‌طور که گفته شد گسست دوم انقلاب در سال ۱۳۶۶ در بین "اسلام گراها" رخ داد و عده-ای از جامعه روحانیت مبارز خارج شد و گروهی به نام مجمع روحانیون را تأسیس کردند. قدرت این مجمع و به طور کلی تفکرات چپی به تدریج رو به افول نهاد تا اینکه از سال ۱۳۷۰ به بعد، کمترین نقش را در قدرت داشتند. لازم به ذکر است که از سال ۱۳۷۰ گروه‌های مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و چند گروه کوچک دیگر مجموعاً جناح چپ را تشکیل می‌دهند. این جناح بعد از رد صلاحیت بعضی از اعضای خود و نیز شکست سنگین در انتخابات مجلس چهارم به نقد و اصلاح خود پرداخت و در انتخابات مجلس پنجم (البته به صورت انفرادی یا در لیست کاندیداهای گروه‌های دیگر) با نگاهی نو به مباحثی چون استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و ... به میدان رقابت سیاسی دوباره پا نهادند. بیشتر اعضای این گروه به کارهای دانشگاهی و روشنفکری روی آوردند و بیشتر در مطبوعات قلم می‌زدند. که در مجموع ادبیات سیاسی آنها تغییر یافت. اندیشه‌های این جناح از سال ۱۳۷۰ در بخش آزادی‌های عمومی شهروندان، رعایت حقوق مردم، حفظ کرامت آنها، رعایت قانون و ... تغییر داد. به طور کلی ویژگی‌های جناح چپ در امور داخلی عبارتند از: ۱- عدالت اجتماعی، مبارزه علیه فقر و نابرابری ۲- اهمیت دادن به مسئله زنان و اندیشه فمینیسم ۳- مبارزه برای حفظ محیط زیست ۴- مبارزه علیه برتری‌طلبی قومی و ملی نژادی ۵- رعایت آزادی‌های عمومی مردم.

این گروه از گشایش فضای مطبوعاتی در سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ استقبال کردند. تا سال ۱۳۶۹ روزنامه کیهان به جانبداری از اندیشه‌های جناح چپ می‌پرداخت ولی از سال ۱۳۶۹ این روزنامه با عوض شدن مدیر مسئول آن، خط مشی خود را تغییر داد. جناح چپی‌ها چندین روزنامه و هفته نامه منتشر کردند که روزنامه سلام و ماهنامه بیان در بهمن ۱۳۶۹ و روزنامه جهان اسلام در خرداد ۱۳۷۰ منتشر شدند. این سه نشریه علت انتشار خود را کمرنگ شدن خط امام می-دانستند. به همین دلیل این جناح به "خط امام" نیز معروف هستند. جهت‌گیری اکثر نشریات خط امامی دفاع از محرومان جامعه و عدالت اجتماعی بود. به طوری که جهت‌گیری اجتماعی "سلام" به نفع مستضعفین توانست مبنای برنامه‌های سیاسی جهت بسیج تمام کسانی باشد که در این دوران سخت [دوران بازسازی] خود را محروم از نعمات اجتماعی می‌دیدند. به هر حال

جناح چپی‌ها سیاست‌های دولت وقت را ضد عدالت اجتماعی، فقرزا، سرمایه دارانه تلقی می‌کردند.

جناح چپ در این دوره بیش از گذشته از آزادی‌های شهروندان دفاع می‌کرد و آزادی‌ها را شرط اول توسعه می‌دانست. همچنین آنها معتقد بودند که مهمترین خطری که در این عرصه انقلاب، نظام و مردم را تهدید می‌کند جریان ضد آزادی و انحصارطلبی است که می‌کوشد با تسلط بر سرنوشت نظام و ملت همه ارزش‌ها و دستاوردهای انقلاب را نابود کند. به طور کلی جناح چپ نسبت به عدم رعایت حقوق شهروندان معترض بود. جناح چپ گرچه از لحاظ رعایت آزادی‌های مدنی تحول یافت ولی هنوز نگرش به سرمایه‌داری، لیبرالیسم و ترس از تهاجم فرهنگی دشمن بر تفکرات آنها حاکم بود. ماهنامه بیان در سال ۱۳۶۹ در زمینه تهاجم غرب می‌نویسد: «امروز حتی مشاهده می‌شود برخی دست‌اندرکاران سیاست‌های فرهنگی و نشریات خودی و عناصر ساده‌اندیش که از ترس متحجرین و مقدس مآب‌ها و وابسته به سرمایه‌داری داخلی به این گونه به اصطلاح اندیشه‌ها رو آورده‌اند، ناخودآگاه در حد یک واسطه و زمینه‌ساز فرهنگ بیگانه سقوط کرده‌اند. در برخی موارد آگاهانه گوی سبقت را از دیگران هم ربوده و خود اشاعه دهنده فرهنگ سرمایه‌داری غرب یعنی ابتذال و لابلالی‌گری اعتقادی شده‌اند» و نیز آنها سرمایه‌داری را در تضاد با ماهیت انقلاب اسلامی می‌دانستند. بهزاد نبودی می‌گوید: «شعارهایی از قبیل ادغام در بازارهای جهانی و حضور شرکت‌های چند ملیتی و سرمایه‌گذاری‌های گسترده خارجی استقلال ما را خدشه‌دار می‌کند ... ما اگر بخواهیم در بازار جهانی ادغام شویم باید شعارهای اصلی انقلاب را فراموش کنیم چراکه این عضویت یعنی حضور در سیستم و نظامی که آمریکا سردمدار آن است و حتی عضویتی که باید برای آن پرداخت شود، نقض استقلال کشور است» همچنین آنها لیبرالیسم را به دلیل اینکه آن را زائده سرمایه داری می‌دانستند و نیز به دلیل تعارض آن با ارزش‌هایی چون عدالت، خصلت قوم‌مدارانه بنیانگذاران آن و نیز بی‌ثمری آن برای کشورهای چون ایران رد می‌کردند. می‌توان گفت که از سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ متغیرهایی همچون دلایل بیرونی جهانی شدن، فروپاشی شوروی، شکل‌گیری نسبی جامعه مدنی در خاورمیانه، ... و دلایل داخلی همچون دوران سازندگی، تعدیل در خودفهمی ایدئولوژیک، سیاست‌های پراگماتیستی، اولویت یافتن نسبی ارزش‌های دنیوی بر ساختار و کارکرد احزاب تاثیرگذار بودند. وی از سال ۱۳۷۶ به بعد، متغیر-هایی همچون اولویت یافتن گفتمان دموکراتیک در جهان و خاورمیانه، افزایش قدرت جریان‌های فناوری‌های جدید در تحولات داخلی، فروپاشی مرزهای گذشته، شکل‌گیری هویت‌های مکرر و افول برخی عناصر و ارزش‌های گذشته، تداوم مشکلات کشور، تشدید چالش سنت و تجدد و ...

باعث شکل‌گیری گسست‌های جدید در جامعه شد. چنان‌که این موضوع در دوم خرداد ۱۳۷۶ تجلی یافت و از سال ۱۳۷۶ تاکنون، گسست بین جریان‌های سیاسی فزونی یافته است، چنان‌که بین جریان اصلاح‌طلب، گرایش‌های مختلف معتدل و افراطی و همچنین در بین جریان اصولگرا همچون محافظه‌کار، حامیان احمدی نژاد، اصولگرایان اصلاح‌طلب و ... شکل گرفتند که این شکاف از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ بیشتر در بین اصلاح‌طلبان بود ولی صورت‌بندی این گسست از سال ۱۳۸۲ به تدریج در بین جریان اصولگرا به وجود آمده است. گرچه بخشی از اختلافات و گسست‌ها با توجه به مقوله قدرت می‌باشد ولی باید اختلافات معرفتی، بینشی و ... در همه مسایل و عرصه‌ها را نادیده گرفت.

جریان اصلاح‌طلب و تفسیرهای دینی

یکی از علل تأثیرگذار بر گسست و ائتلاف بین نیروهای سیاسی در طول سه دهه گذشته، نگرش و برداشت از آموزه‌های دینی است؛ با توجه به شکل‌گیری جریان‌ات سیاسی در ایران به‌خصوص جریان‌ات مذهبی و گروه‌هایی همچون نهضت آزادی و التقاطی که براساس شکاف‌های هویتی شکل گرفتند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به تدریج اختلافات بین این جریان‌ات افزایش یافت چنانچه تفسیری دموکراتیک، ایدئولوژیکی، غیرسیاسی، ... از آموزه‌های دینی ارایه شد. درواقع این تفسیرها طیف وسیعی را دربرمی‌گرفت که در برخی مواقع با یکدیگر در تضاد بودند. این مقدار در ابتدای انقلاب منجر به گسست اساسی شد، چرا که تفسیرهای مبتنی بر اسلام سیاسی در مقابل اسلام غیرسیاسی ارایه شد که شکاف اساسی بین جریان‌های سیاسی به وجود آمد. از سوی دیگر به تدریج تفسیرهای اقتصادی در زمینه چگونگی توسعه ارایه شد که این تفسیرها اعم از دولتی تا نقش افراد، نحوه حمایت از محرومان و ... در برمی‌گرفت که منجر به شکاف بیشتر بین جناح راست و چپ شد. البته مقوله دیگری که بر اساس تفسیرهای دینی گسست راست و چپ را افزایش داد. تفسیر از مسئله ولایت فقیه بود. اما از دهه هفتاد به بعد به تدریج نوگرایی دینی و تفسیری دموکراتیک از آموزه‌های دینی جایگزین اختلافات دینی دیگر شد. چنانکه در دهه هفتاد و هشتاد تفسیرهای مبتنی بر حقوق شهروندی، مشروعیت مردمی، آزادی، جامعه مدنی، تساهل و تسامح مذهبی، دموکراسی دینی یا مردم سالاری دینی، دین توسعه‌گرا و ... در مقابل تفسیرهای دیگر ارائه شدند که این مسئله از یک سو بیانگر ایجاد فضایی جدید و بالطبع سیاسی شدن شکاف‌ها در ایران بود و از سوی دیگر، منجر به گسست دینی نیروهای سیاسی جناح راست و از سوی دیگر تحولات اساسی در جناح چپ و صورت‌بندی نوین از احزاب و گروه‌های سیاسی بود. البته چنین تفسیرهایی از دهه هشتاد به حاشیه رفتند و مقبولیت اجتماعی خود را از دست دادند چرا که با

توجه به عدم تحقق عملی و در واقع عملیاتی شدن تفسیرهای نوین در ایران و عدم آمادگی بسترهای اولیه در ایران برای عملی شدن چنین افکار و اندیشه‌هایی، بار دیگر لزوم توجه به اقتصاد و بحران بیکاری در اولویت قرار گرفت.

نقش روشنفکران در گسست نیروهای سیاسی

روشنفکران علاوه بر نقد وضعیت گذشته و کنونی در زمینه‌های بینشی، ارزشی، قرائت‌ها از اسلام، نقد ساختاری، عملکردی و ساختاری نظام ج.ا.ا اقدام به ایجاد یک گفتمان جدیدی کردند که می‌توان آن را گفتمان نواندیش دینی نامید کرد. این گفتمان مقاومتی بسیاری از گزاره‌های دینی، ارزش‌های دینی و ... را با تأثر از مدرنیته و نظریات جدید غرب و تحولات داخلی عملکرد نظام ج.ا.ا. مورد تفسیر جدیدی قرار دادند که این تفسیرها و قرائت‌ها را می‌توان «آفرینش‌گری دینی» نام نهاد. این گفتمان ایجابی را می‌توان در مسایل ذیل دید؛

۱- معنایی و مفهومی؛ در این بخش با ایجاد مفاهیم و معانی جدیدی از ارزش‌ها، آموزه‌های دینی و به‌خصوص تحولات ذهنی و بینشی مواجه هستیم که می‌توان آن را مهمترین وجه آفرینش‌گری روشنفکران و در جامعه ایران دانست. یکی از موضوعاتی که بسیار مهم و حیاتی است و در روشنفکران به طور مختلف مطرح شده است، مسأله پذیرش «عقلانیت غربی» است. همچنین روشنفکران با نگرش پلورالیستی به دین باعث رواج عرفی شدن در ایران شدند چرا که باعث پلورالیسم تنوع فهم‌های بشری از متون دینی، تفسیری مختلف از تجارب دینی رازدایی از دین، ایمان محوری به دین، تنازل دین در جامعه، افول دین به عرصه خصوصی، رد معیارها و ملاک‌های کلی و ... شده‌اند.

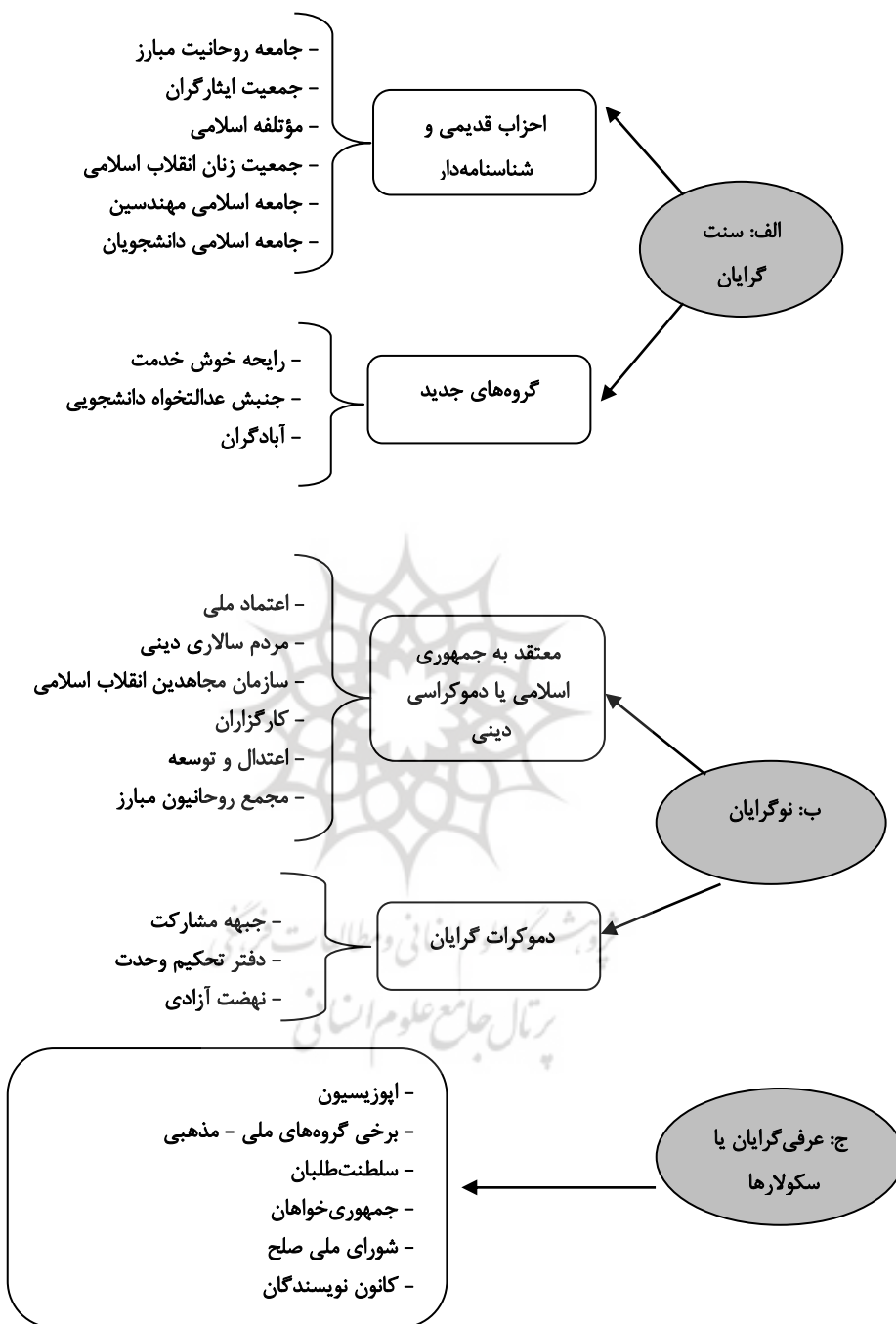
نقش دیگر متفکران این است که بین سکولاریسم (البته به معنای جدایی دین از دولت) با اسلام هیچ‌گونه تفاوتی نمی‌بیند. چنان‌که محسن کدیور معتقد است: "اگر منظور از سکولاریسم این باشد که بین کارکرد دولت و کارکرد کلیسا تفاوت گذاشته شود و اینها دو نهاد مختلف با دو کارکرد مختلف باشد".

بسیاری از روشنفکران معتقدند که باید بین مسایل اخلاقی و غیراخلاقی و بین الزام فقهی و حقوقی تفاوت گذاشت. به طور مثال حجاب را یک امر اخلاقی و فقهی تلقی می‌کنند و اخلاق رابطه شخصی بین انسان و خداوند است. همچنین به تساوی حقوق زنان و مردان و حق قضاوت برای زنان، تحول در مجازات اسلامی با توجه به شرایط زمانه و مصلحت اسلام معتقدند. چرا که این احکام را جزو ذات اسلام نمی‌پندارند. می‌توان گفت که روشنفکران دینی معتقدند جدایی حداقلی یعنی دین از عرصه عمومی به معنای فرآیند تفکیک و تمایز ساخت‌های قدسی و عرفی از یکدیگر

و تجدید حدود و تبیین مناسبات مسایل آنهاست. چرا که اولاً در سطح ایده‌ها، عقل خود بنیاد را به رسمیت می‌شناسد و می‌کوشند تا نسبت آن را با این تبیین نمایند. ثانیاً در سطح جامعه نیز تفکیک نهاد دین و بنیاد نهاد قدرت را می‌پذیرند. استقلال نهاد دین از قدرت حاکم از محورهای اصلی تلاش روشنفکران دینی بوده است. (علوی تبار، آفتاب، ۶) دیدگاه‌ها و نگرش‌های جدید روشنفکران بر ساختار سیاسی تأثیراتی به جا گذاشته است. چنان‌که در ابتدا جریان چپ و بعد جریان اصلاح طلب خود را به گونه‌ای وامدار روشنفکر دینی می‌داند و پشتوانه معرفتی و فکری خود را با توجه به دیدگاه‌های نوین روشنفکران دینی ایجاد می‌کند. از سوی دیگر تقابل فکری در بین جریان‌های سیاسی نیز وجود دارد، چنان‌که برخی اصولگرایان خود را وابسته به جریان‌های دینی سنتی می‌دانند و جریان اصلاح طلب خود را به نواندیشی دینی و تجددگرایان دینی وابسته می‌کنند.

مدرنیته به‌عنوان یک امر ضروری و اجتناب‌ناپذیر در ایران جلوه عینی و ذهنی یافت، اما از همان ابتدا با چالش‌های متعددی مواجه گشت. درباره اینکه چرا مدرنیته در ایران تحقق نیافت پاسخ‌ها و واکنش‌هایی از سوی متفکران و روشنفکران داده شده است. اما به هر حال تکلیف مدرنیته در ایران با دین و سنت هنوز مشخص نیست. از یک طرف مدرنیته یک ضرورت تاریخی به نظر می‌رسد و از طرف دیگر دین و سنت در ایران قدرت و پتانسیل‌های بسیار بالایی دارند؛ ارتباط بین دو موضوع اساسی ایرانیان در صد سال اخیر بوده است. در واقع چالش سنت و تجدد به‌عنوان یک چالش بنیادین در جامعه ایران می‌باشد. ستیز گفتمان مدرنیته و سنت (دین) باعث شده است که نزاع‌های مختلف نظری، ذهنی، عینی، سیاسی، فرهنگی اقتصادی و به‌خصوص رابطه دین و سیاست به‌وجود بیاید. بالطبع این نزاع‌ها و چالش‌ها به نحوه دخالت این در سیاست نیز کشیده شد. به همین دلیل از یک طرف با چالش‌های فکری، بینشی و در کل در جهان‌بینی بوده و مواجه هستیم. جهانی‌شدن که پیوند تنگاتنگی با مدرنیته دارد فشارها بر ایران را افزایش داده است. در این شرایط پیچیدگی‌ها، تخصص‌گرایی، تحولات دینی افزایش می‌یابد. با توجه به این شرایط به نظر می‌رسد که عرفی شدن در ایران نیز افزایش یابد.

تقسیم بندی احزاب بر اساس معیارهای گفتمان‌های دینی



جایگاه اقتصاد

مسایل و موضوعات اقتصادی از جوانب و حوزه‌های مختلف باعث تحول در نظام سیاسی، ارزش‌ها، سیاستگذاری‌ها، سیاست خارجی و... می‌شود که برخی از آن جوانب در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱- نقش و ماهیت اقتصاد: جوهر امور مادی به گونه‌ای می‌باشند که برای زندگی دنیوی و امروز مفید واقع می‌شوند و باعث رفاه و سعادت دنیوی جامعه می‌گردند. البته باید خاطر نشان کرد که نباید به تفکیک کامل، ساختاری، ارزشی، اهدافی و ... اقتصاد از امور دیگر به‌خصوص ایمان و معنویت‌گرایی پرداخت. چرا که از یک طرف کلیه امور زندگی بشری به گونه‌ای با یکدیگر ارتباط دارند و هیچ عرصه‌ای از زندگی انسانها منفک از سایر عرصه‌ها نیست و بشریت به همه امور اعم از اقتصادی، معنوی، عاطفی و ... نیازمند است به همین دلیل همه چیز برای بشریت خلق شده است. پیچیدگی‌ها و ساختار متنوع انسان به گونه‌ای است که نیازمند امور و مسایل مختلفی در طول زندگی خود می‌باشد و از طرف دیگر ممکن است هر عرصه‌ای مقدمه و ابزاری برای تحقق سایر حوزه‌های انسانها باشد، که در واقع در برخی مواقع تحقق سعادت دنیوی مقدمه و شرط سعادت معنوی و اخروی تلقی می‌شوند. همچنان که نگرش دین اسلام به دنیا همین گونه می‌باشد و یکی از دنیوی بودن دین اسلام در همین مساله نهفته است. اما نکته مهم و قابل تامل این است که اگر اقتصاد به هدف و سعادت نهایی تبدیل شود و گفتمان اقتصادی حاکم بر زندگی افراد شود و ارزش‌ها و هنجارهای دنیوی به عرش ارزش‌های افراد تحول یابند و امور معنوی در حاشیه قرار گیرند و تمامی هم و غم انسانها در امور دنیوی خلاصه می‌شود و تنها امور دینی در ظاهر رعایت شوند و عبادات و مناسک تبدیل به لقلقه زبان و عادت تبدیل شوند. در آن صورت دیگر دنیویت از حالت ابزاری به ارزش نهایی، تحول ساختاری می‌یابد. که این تحول ساختاری نه تنها زندگی شخصی و اجتماعی افراد، بلکه نوع قانونگذاری، سیاستگذاری‌ها، تحول در ساختار قدرت، مشروعیت دولتها و دولتمردان ... تأثیرگذار خواهد بود.

۲- اقتصاد و مشروعیت قدرت: به طور تاریخی از زمانی که دولت‌ها پدیدار شده‌اند از وجوه مشروعیت بخش متعددی یا چندگانه‌ای برخوردار بوده‌اند. اعم از زور، اقتصاد، الهی، قانونی؛ که در هر دوره یکی از این ابعاد بیشتر از دیگر ابعاد خود را نشان می‌دهد. آنچه که در ایران اسلامی به‌وقوع پیوست تحول از مشروعیت دینی (الهی) به اقتصادی بود. در توضیح این جابجایی‌ها مشروعیت بخش نظام ج.ا.ا. باید گفت که نظام جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ بیشتر دارای وجوه کاریزمائی و دینی بود ولی از سال ۱۳۶۸ به بعد وجه مشروعیت اقتصادی به‌تدریج افزایش یافت

که در سالهای اخیر عنصر اصلی و حیات‌بخش مشروعیت شده است. گرچه این نکته را هم باید در نظر گرفت که هنوز پایه الهی (دینی) مشروعیت بخش نظام ج.ا.ا به صورت مختلف وجود دارد ولی نسبت به گذشته کمرنگ شده است. وقتی که عنصر ماندگاری نظام وابسته به دنیوی‌گرایی شد و مردم بیشتر کارکرد اقتصادی دولت را در ابعاد گوناگون ایجاد شغل و رفع بیکاری، ایجاد رفاه، امکانات تفریحی، حفظ امنیت انسانها، و ... طلب می‌کنند دولت به ناچار وارد این عرصه شده، به‌تدریج خود نیز جزئی از این منظومه درمی‌آید. در نتیجه تمامی سیاست، برنامه‌ها، شعارها و ... در راستای تحقق این اهداف شکل می‌گیرد. بنابراین ظرفیت مطلوبیت‌ها و خواست‌های مردم به اندازه‌ای است که پایه‌های یک دولت را جابجا می‌کند. این مسأله حتی نهادهای مذهبی و آموزشی دینی اسلام را نیز تحت تأثیر قرار داده است. به هر حال پازل و موزاییک ساختار قدرت تحول یافته است. مهره‌های اصلی و برنده در امور اقتصادی جمع شده‌اند. و هرکسی که بتواند بازی‌های اقتصادی را پیش ببرد و اقتصاد و سرمایه را در کنترل خود داشته باشد توانایی کسب، حفظ و افزایش قدرت را- چه انتخابی و چه انتصابی- را خواهد داشت. هر نیروی سیاسی که اقتدار اقتصادی خود را در صحنه اجتماعی به معرض نمایش بگذارد می‌تواند برای خود مشروعیت آفرینی کند.

۳- توسعه اقتصادی: بعد از اتمام جنگ نظام جمهوری اسلامی ایران تصمیم به سازندگی و توسعه اقتصادی کشور گرفت که به‌تدریج تبعات آن در عرصه‌های مختلف پدیدار شد؛ علاوه بر برخی تبعات منفی، برخی نتایج مثبت و مطلوبی همچون گسترش طبقه متوسط (اعم از بازرگانان و تجار، فن‌سالاران، مهندسان، روشنفکران و ...) افزایش سطوح آموزشی به‌خصوص در عرصه دانشگاهی، خصوصی‌سازی، و ... به بار آورد که این تغییر و تحولات زمینه‌ها و بسترهای مقتضی را برای عرفی شدن فراهم آوردند. البته تنها عامل این تحول به شمار نمی‌آیند و از طرفی این مسأله نباید بدین‌گونه تلقی شود که با ایجاد طبقه متوسط و توسعه اقتصادی مطلوب به طور حتم عرفی شدن در سطوح فردی و اجتماعی رخ خواهد داد، به عبارت دیگر نباید یک رابطه مستقیمی بین این تحولات با تحولات اجتماعی برقرار کرد. گرچه روابط انگیزشی و تاثیرگذار بین این تحولات را نباید نادیده گرفت.

یکی از دلایل اساسی گسست بین نیروهای سیاسی مقوله توسعه می‌باشد چراکه با توجه به ماهیت توسعه، علل تحقق انقلاب اسلامی و اهداف رهبران انقلاب، این موضوع باعث نزاع‌ها و شکاف‌های اساسی شد. چنانکه با توجه به عقب ماندگی ایران از پیروزی انقلاب تاکنون، مقوله توسعه عنصر اساسی گروه‌ها و مسئولین بوده است. همین موضوع از ابتدای انقلاب موجب شکل-گیری جریان‌های مختلف بر مبنای مسایل و مکانیزم‌هایی همچون توسعه (برون‌زا یا درون‌زا)،

میزان نقش دولت و خصوصی سازی در توسعه، نوع رهیافت سیاست خارجی برای توسعه، اولویت دادن به پیشرفت داخلی یا خارجی (ایران برای ایران یا ایران برای کشورهای مسلمان)، اقتصاد آزاد یا دولتی یا ملی کردن صنایع مادر (سوسیال دموکراسی) و ... شد که حول محور این شکاف، جریان های ملی گرا، اسلامی (مذهبی)، و مارکسیستی بیشتر شد. این مقوله در طول سه دهه گذشته نیز شکاف ها بین جریان های سیاسی را تشدید کرد. چنانکه در اواسط دهه شصت، یکی از دلایل گسست بین راست و چپ بر سر مکانیزم و سازوکارهای توسعه به خصوص در بخش اقتصادی بود. این مسئله در دهه هفتاد ابتدا موجب گسست بین نیروهای سیاسی جناح راست شد و راست را به دو شاخه مدرن و سنتی تبدیل کرد که جناح راست مدرن بر "توسعه اقتدارگرا" تأکید می کرد. از اواسط دهه هفتاد از یک سو اختلاف بین گروه های راست در زمینه توسعه افزایش یافت و از سوی دیگر، با توجه به تحولات کشور همچون رشد طبقه متوسط، طبقه کارگر نوین، رشد دانشگاهیان، تحولات منطقه ای و جهانی و ... به تدریج این مقوله اولویت توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی یا توسعه اقتصادی در گروه توسعه سیاسی به وجود آمد که حول این جریان گروه های سیاسی متعدد به طور کلی اکثر احزاب اصلاح طلب نوین شکل گرفتند. با توجه به افزایش مشکلات اقتصادی، تورم، بحران بیکاری و عدم تحقق برخی وعده های اصلاح طلبان و افزایش شکاف های طبقاتی جامعه و ... جناح راست جدید شکل گرفت. در واقع از یک سو گسست بین نیروهای راست شکل گرفت و از سویی دیگر گروه های جدیدی پدیدار شدند که در زمینه توسعه معتقد به اقتصاد معیشتی، تثبیت قیمت ها، حمایت از محرومان، توسعه درونزا و ... بودند، گرچه این روش ها بعد از مدت کوتاهی تحول یافته و تبدیل به مکانیسم های پیشنهادی صندوق بین المللی پول شدند. به نظر می رسد که در صورت عدم تحقق دولت و افزایش شکاف ها و عدم توسعه مطلوب کشور باید منتظر شکاف های سیاسی و شکل گیری گروه های جدیدی بود که کمتر از دو سال از عمر دولت نهم گروه های اصولگرا از یکدیگر منفک شده و اصولگرایان به سه شاخه معتدل یا عقلانی، حامی دولت و اصولگرای مستقل تبدیل شدند. در جناح اصلاح طلب نیز در زمینه چگونگی توسعه اختلافات افزایش یافته است، چنانکه برخی گروه ها از ابتدای دهه هشتاد از تیم خارج شدند و معتقد بودند در درون این سیستم سیاسی و نظام حقوقی توسعه ممکن نیست؛ بر این مبنا اولین گسست اساسی در جناح اصلاح طلب شکل گرفت.

از سوی دیگر بین سایر گروه های اصلاح طلب در زمینه نوع توسعه بر مبنای اولویت دادن به اقتصاد یا توسعه سیاسی، اختلافات افزایش یافته است و اگر از ائتلاف و اتحاد سخن گفته می شود، بر اساس ضرورت و از روی اضطرار یعنی شکست جناح مقابل و کسب قدرت سیاسی می-

باشد که حتی این مقوله نیز نتوانست ائتلافی به وجود بیاورد، چرا که برخی گروه‌ها همچون اعتماد ملی به لحاظ تفکرات اقتصادی و سیاسی و به طور کلی توسعه سیاسی، اختلاف اساسی با گروه‌هایی همچون جبهه مشارکت دارند. در واقع مکانیسم توسعه باعث ایجاد اختلافات ایدئولوژیک بین جریان‌های سیاسی شده است.

۴- نوسازی و صنعتی‌شدن: برنامه‌های توسعه و پیشرفت و تغییر و تحولات فنی و تکنولوژیکی تاثیر خاصی بر افکار و بینش‌های جوانان جامعه نسبت به نسل‌های پیشین دارند. به عبارت دیگر بینش و افکار جوانان تحت تاثیر تحولات و تغییرات زمانی خود شکل می‌گیرد. با توجه به این مسأله، تحولات ایران در دهه ۷۰ و در ادامه در دهه ۸۰ توانست افکار و بینش‌های دینی، سیاسی و اقتصادی نسل‌های جوان جامعه را تحت تاثیر خود قرار دهد که این افکار در اقتصاد مبتنی بر دنیا محوری، رفاه‌طلبی، دستیابی به حداکثر سود، منفعت‌طلبی و افزایش انتظارات دنیوی‌طلبی می‌باشد. در بعد فرهنگی تاکید بر مفاهیم و ارزش‌هایی چون تساهل و تسامح مذهبی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، حقوق شهروندی و... می‌باشد که چنین ارزش‌هایی خاستگاه‌های لازم عرفی شدن دولت در جامعه ایران را فراهم می‌کنند و دولت با توجه به چنین اندیشه‌ها و به-خصوص افزایش انتظارات در چارچوب مسایل دنیوی جامعه قرار می‌گیرد.

۵- نوسازی ایران و جهانی شدن: شبکه نامریی تحول مدرن در ایران چندکارکرد اساسی داشت: نخست آنکه رابطه ما را با گذشته‌مان مشکل‌ساز کرد. چرا که بدون نقد گذشته و بدون پرسش از چیستی آن وارد فضای حیات تاریخی ما شد و خود را به جزیی از این حیات بدل نمود. این شبکه که ما خودبه‌خود در آن قرار گرفته‌ایم آن‌گونه عمل کرده که دیگر نیازهای خود را به نیازهای ما بدل کرده است. تولید این نیازهای جدید حداقل در صد سال اخیر آنقدر آرام و تدریجی صورت گرفته‌اند که امروز دیگر کسی به فکر ادامه حیات بدون آنها نیست. وضعیت بی‌سابقه و قرار گرفتن در فضا و شبکه نامریی تحول، کار را به جایی کشانده است که امکان نفی ساده آن دیگر از میان می‌رود. ما در مسیر پیوست به جهان به نیازهای مدرنیته جهانی قرار گرفته‌ایم. به شکلی که امکان بازگشت همگانی و اجتماعی به ریشه‌ها و سنت از ما سلب شده است. (هودشتیان، ۱۳۸۰: ۱۰) از زمانی که اندیشه‌های نوین وارد ایران شدند، موضوع پیشرفت، عقب‌ماندگی، نوسازی کشور نیز مطرح شده است و یکی از علل وقوع انقلاب مشروطه، پیشرفت و نوسازی کشور بود، پیشرفت و توسعه در ذات مدرنیته نهفته است.

دموکراسی و سیاست

افزایش دموکراسی در ایران خود یکی از نتایج نوسازی، شهرنشینی، صنعتی شدن و... در دهه

های اخیر بود. در واقع تعمیق و تحقق دموکراسی در یک کشور وابسته به عناصر متفاوتی می باشد. به عبارت دیگر دموکراسی در خلاء وجود نمی آید بلکه یک همبستگی با شرایط اقتصادی، نرخ باسواد، ثروت اقتصادی، وجود طبقه متوسط و پشتوانه معرفتی و ... دارد. چنانکه هانتینگتون این متغیرها را در عوامل ذیل می داند: ۱- سطح بالای همگانی ثروت اقتصادی ۲- توزیع به نسبت مساوی درآمد و ثروت ۳- اقتصاد بازار ۴- پیشرفت اقتصادی جامعه ۵- وجود آریستوکراسی در بعضی از مراحل تاریخی جامعه ۶- وجود بورژوازی قدرتمند ۷- وجود طبقه متوسط نیرومند ۸- سطح بالای سواد و آموزش ۹- فرهنگ سازنده و سودمند. (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ۳۷-۳۴)

همچنین باید به رابطه دموکراسی و طبقه متوسط اشاره کرد چرا که ارتباط خاصی بین طبقه متوسط و دموکراسی و عرفی شدن وجود دارد. در صورت عدم تحقق دموکراسی، نظام موجود را مورد نقد ساختاری قرار خواهد داد. چنانکه در ایران، دولت پهلوی نظام آموزشی را متحول کرد، به فعالیت های سوادآموزی توسعه بخشید و نهادهای آموزشی عالی و نظام حقوقی و قانونی سکولار را تاسیس کرد. همزمان با توسعه این نهادها، همین دولت، نظام پلیسی عظیمی را پدید آورد تا اطمینان یابد مردمی که قبلاً خود به آموزش آنها یاری رسانده بودند، به اطلاعات محدودی دسترسی داشته باشند و تنها بتوانند چیزهایی را بنویسند، بخوانند و بیان کنند که به لحاظ سیاسی سالم باشد. اگر برنامه های مدرنیزاسیون به جدایی گروه های سنتی اجتماع از دولت انجامید، نظام پلیسی سرکوبگر و پدرسالارانه جدید، به جدایی طبقه متوسط از دولت منجر شد، یعنی همان طبقه-ای که قرار بود پایگاه اجتماعی دولت را تشکیل دهد. در نتیجه اتخاذ این سیاست های متعارض علاوه بر آنکه بسیاری از معضلات و تنش های اجتماعی سیاسی و فرهنگی در جوامع خاورمیانه حل نشده باقی ماند (به عنوان مثال مسائل نژادی، دینی، جنسی، طبقاتی و غیره)، همزمان، مسائل جدیدی نیز به وجود آمد که ناشی از فرایندهای مدرنیزاسیونی بود که دولت، خود؛ موجود آنها بود (از قبیل پیدایش جامعه فقیر شهری، سرکوب سیاسی جدید، شکاف میان دارا و ندار و ...). عملکرد ناخوشایند دولتهای جدید، فرهنگ متضاد خود را، در میان روشنفکران، طبقه متوسط و جامعه فقیر شهری پدید آورد که آشکارا صبغه ای ضد غربی داشت و به بومی گرایی و حفظ خلوص فرهنگی متمایل بود. این فرهنگ معارض، با لحنی نوستالوژیک و بسیار نیرومند، خود را در زبان و گفتمانی نوین منعکس می کرد، یعنی گفتمانی که در باب رسالت و خلوص گذشته خیال پردازی می کرد و منتقد سرسخت بیگانه و فرهنگ مدرن بود. (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۲-۳۲۱)

گسست های سیاسی با شکل گیری جامعه مدنی، نهادها و تشکیلات آن به صورت اولیه افزایش می یابد، این تشکلات قواعد و اصول عرفی شدن را پذیرفته و بر مبنای آنها عمل می کنند. گذار

دموکراتیک عرفی شدن، نیازمند نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نسبتاً شکل‌گرفته‌ای پیش از گذار است. از طرفی دولت با توجه به آنکه با مشکلات و چالش‌های اساسی به‌خصوص مطالبات سیاسی مواجه شده است. تلاش دارد تا با تحقق توسعه اقتصادی، مشروعیت خود را افزایش دهد. تعارض و یا ناهماهنگی فزاینده میان ایدئولوژی رسمی و کردارها و افکار عمومی، زمینه اصلی آنومی یا بی‌هنجاری میان سیاسی و انفعال فزاینده برخاسته از آن را تشکیل می‌دهد. به نظر می‌رسد که دهه سوم انقلاب با توجه به ناهماهنگی فزاینده مذکور شدیدترین میزان آنومی اجتماعی و سیاسی را ایجاد کرده باشد. از این چشم انداز جغرافیای فرهنگ و اخلاق و سیاست در ایران معاصر را عناصری چون ضعف نمادی همبستگی و هویت بخشی، پاره پارگی نظام ارزشی، ضعف مشروعیت هنجارهای ایدئولوژیک، تضعیف روابط در حوزه عمومی و گسترش بی‌تفاوتی و انفعال اخلاقی و سیاسی تشکیل می‌دهد. عوامل مختلفی از جمله انبساط بی‌رویه ایدئولوژی و وجه ایدئولوژیک دولت در دهه اول انقلاب، پایان جنگ، سیاست‌های دوران سازندگی و برآیند جنبش اصلاحات در گسترش آنومی در ابعاد پیچیده آن موثر بوده‌اند. طبعاً چنین عواملی در بستر تحولات بزرگتری چون فرایند نوسازی اجتماعی، تاثیرات جهانی‌شدن و روند عرفی‌شدن زندگی اجتماعی و فرهنگی فعال شده‌اند. (بشیری، ۱۳۸۰: ۸ - ۹۷)

عوامل منطقه‌ای و جهانی

۱. **فروپاشی شوروی و افول افکار و اندیشه‌های کمونیستی در جهان:** در این مسئله شکی وجود ندارد که بخش عمده‌ای از افکار و اندیشه‌های رایج در سده بیستم تحت تاثیر افکار کمونیستی و مارکسیستی بودند و از سوی دیگر، نوع دولت‌ها، سیاست‌ها و برنامه‌های آنها از جمله دولت رفاهی، سوسیال دموکراسی بیشتر به تأسی از مارکسیسم قرار گرفت. به همین دلیل اندیشه‌های اقتصادی در جهان، به‌خصوص دولتی کردن یا اتاتیسم به سیاست‌ها و افکار گروه‌های سیاسی ایران نیز سرایت کرد. گرچه باید خاطرنشان کرد که بخشی از اندیشه‌های اقتصاد دولتی با توجه به افکار و تفسیرهای دینی و مقتضیات ایران ارایه می‌شد. با توجه به چنین شرایطی، بخشی از نیروهای سیاسی در ایران از جمله جناح چپ که طرفدار اقتصاد دولتی، ضد سرمایه‌داری، برنامه-ریزی دولت برای همه مسایل اقتصادی کشور و ... بودند، با توجه به فروپاشی شوروی در اقتصاد دولتی جهان دچار دگرذیسی در افکار و اندیشه‌ها شدند، چنانکه از ابتدای دهه ۱۳۷۰ به تدریج آراء و اندیشه‌های این گروه‌ها تحول یافت، به گونه‌ای که به تدریج طرفدار اقتصادی سوسیال دموکراسی، خصوصی‌سازی، پیوستن به سازمان تجارت دولتی، کوچک کردن دولت و ... شدند که این افکار حداقل باعث ائتلاف تاکتیکی چپ سنتی با برخی گروه‌های راست مدرن و چپ جدید

شد، گرچه به لحاظ استراتژیکی نیز همچنان که باعث گسست میان شخصیت‌ها و گروه‌های چپ سنتی شد، باعث اتحاد اشخاص و گروه‌های گذشته و جدید در دهه هشتاد گردید.

۲. **نوگرایی و اصلاحات دینی در منطقه و جهان اسلام:** با توجه به تعامل گسترده گروه‌ها، شخصیت‌ها، متفکران و ... جامعه ایران با جوامع مسلمان باید گفت که رویدادهای این جوامع در عرصه‌های مختلف سیاسی، فکری، نوگرایی دینی، توسعه، اصلاحات، افکار و اندیشه‌های نوین و ... بر ایران نیز تأثیرگذار خواهد بود. چنان که برخی معتقدند که تحولات ایران در دهه هشتاد و حتی عصر حاضر تا حدودی تحت تأثیر اصلاحات سیاسی و اجتماعی ترکیه می‌باشد که چنین افکاری باعث گسست بین گروه‌های جناح راست و همچنین ایجاد گروه‌های جدید در ایران هم- چون جبهه مشارکت، تغییر در افکار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ... شد. پس از ظهور شکاف اول میان نیروهای ائتلاف بزرگ انقلاب، بخش‌های عمده‌ای از طبقات و نیروهای اجتماعی و سیاسی مدرن به ویژه روشنفکران و طبقه متوسط جدید دچار انفعال سیاسی شده بودند. پس بعد از سال ۱۳۶۸ با تشدید شکاف در درون بلوک نیروهای سنتی مسلط اعم از راست سنتی و چپ سنتی و یا راست سنتی و راست مدرن، بخش‌هایی از بلوک نیروهای سنتی نیز دچار انفعال نسبی شدند.

۳. **جهانی شدن گسترش و افکار و اندیشه‌های نوین همچون حقوق زنان، دموکراسی و حقوق بشر:** با توجه به فناوری‌های جدید و قدرت تکنولوژی‌های ارتباطی جدید دیگر نمی‌توان از محدوده یک فکر و اندیشه سخن گفت. افکار دموکراتیک با توجه به پتانسیلی که دارند همه جهان را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. بنابراین جامعه ایران نیز بیش از گذشته تحت‌الشعاع سیاست‌های فرهنگی و فکری غرب قرار گرفته است که با توجه به برخی تحولات داخلی همچون رشد طبقه متوسط، افزایش نرخ باسوادی، نوگرایی دینی و ... انتظارات و خواسته‌های سیاسی و فرهنگی در جامعه افزایش یافته است. در واقع این تأثیرگذاری‌ها باعث افزایش فعال شدن شکاف سنت و تجدد گشته است و با توجه به چنین شکاف‌هایی، احزاب و نیروهای سیاسی جدیدی از بطن گروه‌های گذشته یا به صورت نوین پدیدار شده‌اند. گروه‌هایی که بیشتر بر موضوعاتی از قبیل دموکراسی، حقوق زنان، تعامل فکری و مثبت با افکار جدید در غرب، ارایه تفسیری نوین و دموکراتیک از آموزه‌های الهی، تدوین قوانین متناسب با شرایط روز، ... تأکید می‌ورزند. در واقع ایجاد گروه‌هایی از قبیل جبهه مشارکت، جبهه دموکراسی، شورای ملی صلح، ورود شبه روشنفکری به عرصه سیاست، گسست سازمان مجاهدین از برخی گروه‌های چپ، نزدیکی بیشتر نهضت آزادی با برخی گروه‌های اصلاح طلب و ... تا حدودی در راستای تحولات جهانی شدن می‌باشد.

نتیجه‌گیری

ایران دهه‌های معاصر به ضرورت تاریخ بیش از گذشته وارد گود مدرنیته شده است و به طور کامل از درون سنت به گرداب مدرنیته پرتاب شده است. بنابراین با مسایل حادی اعم از معرفت شناختی، هستی‌شناختی و ... مواجه شد که لزوماً بصورت ارادی و غیرارادی تحولاتی در خود انجام داد. ایرانیان در تار عنکبوت معاصر بودن که موقعیت هستی شناختی جامعه شهری ایران را به چالش می‌کشد گرفتار شده‌اند. چیزی که معاصر به ما یاد می‌دهد این است که هر فرهنگی با نوعی دگردیسی همراه است که به نوع معیار آن درباره یادگیری میان فرهنگی بستگی دارد.

با توجه به اینکه جبرهای گفتمان توسعه پیشاپیش وظایفی را برای دولت-هردولتی- تعیین کرده است. دولت وظیفه دارد رشد اقتصادی ایجاد کند، جامعه را صنعتی کند، زیربناهای مادی لازم را برای توسعه پدید آورد، آموزش همگانی را گسترش دهد، ... عدالت بگستراند و ... در چنین شرایطی «دولتی شدن دین» همه این وظایف را به نهادهای دینی منتقل می‌کند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷: ۱۰۷) به همین دلیل به تدریج مساله انطباق و سازگاری با شرایط و مقتضیات روز اعم از داخلی و خارجی، سیاست و دغدغه اصلی حاکمیت شد. به طور کلی به گمان مفسران تفسیرهای دینی وقتی مبنای تدبیر جامعه قرار می‌گیرند، در تعامل با واقعیت‌های جاری، ناگزیر به منطق مدیریت نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تن در خواهند داد و مدام در پی تفسیر گوهر قدسی دین به سود تحولات و دگرگونی‌های عالم واقعیت و خاکی خواهند افتاد. به هر حال اندیشه‌ها و آرا مدیریت علمی، زوال عدم نیاز از دیگران، بهره‌گیری از تکنوکرات و غیره بوجود آمد. که بتدریج همین مسایل دنیوی در اولویت نظام قرار گرفت.

در دهه دوم انقلاب، ساختارهای هویت و خودفهمی به واسطه عوامل گوناگون دچار دگرگونی چشمگیری شدند و با ضعف و زوال تدریجی در ساختار هویت و خودفهمی ایدئولوژیک گرایش فزاینده‌ای به ظهور انواع هویت‌ها و خودفهمی‌های دیگر از جمله هویت‌های ملی، محلی، قومی، طبقاتی، سنتی، جنس و غیره پدیدار شده‌اند. امروزه خودفهمی در قالب مقوله جوانان، نسل جوان و مسایل و مشکلات آنان وضوح بیشتری یافته است. همچنین در سایه گسترش جنبش-های زنان هویت جنسی زنان از گفتمان ایدئولوژیک استقلال بیشتری پیدا کرده است. خودفهمی طبقاتی در قالب جنبش‌ها و حرکت‌های طبقاتی مثل (کارگران و یا معلمان) نیز تعیین بیشتری یافته است. همچنین نشانه‌ی فزاینده‌ای از گسترش هویت‌های قومی، محلی، فرهنگی، زبانی و مذهبی و فرقه‌ای در سالهای اخیر به چشم می‌خورد. عوامل اصلی در کثرت‌گرایی جریان اصلاح-طلب عبارتند از: ۱- بحران‌های اجتماعی و اقتصادی ۲- تحولات ساختاری در جامعه و اقتصاد و

فرهنگ از جمله گسترش شهرنشینی، صنعتی شدن، گسترش سرمایه‌داری تجاری، گسترش آموزش و تحرک طبقاتی و تحولات اجتماعی و فرهنگی ناشی از انقلاب، ارتباطات و اطلاعات و فرآیند جهانی شدن ۳- رسانه‌ها و سبک زندگی نوین در سطح جهانی و داخلی ۴- ترویج دموکراسی اجتماعی همچون آزادی‌های فردی، احترام به عرصه خصوصی و لزوم تفکیک عرصه عمومی از عرصه خصوصی ۵- حاکمیت قانون ۶- سکولاریسم حداقلی ۷- پاسخگویی همه نهادها و موسسات ۸- تقدس‌زدایی از برخی مفاهیم و نهادها



منابع فارسی

کتب

- افروغ عماد (۱۳۷۹)، چالش‌های عمده کنونی ایران، تهران، موسسه فرهنگ و دانش
- اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۲)، به کوشش احمدی امویی، تهران، انتشارات گام نو
- برزین سعید (۱۳۷۷)، جناح بندی سیاسی در ایران از دهه ۱۳۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶، تهران، نشر مرکز
- بروجرودی مهرزاد (۱۳۸۰)، پارادوکس‌های سیاست در ایران امروز، تهران، انتشارات باز
- بشیریه حسین (۱۳۸۰)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، نگاه معاصر
- (۱۳۷۸)، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران، نشر علوم نوین
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲)، تجربه بازی در میان ایرانیان، تهران، نشر نی
- (۱۳۸۴)، دین، دموکراسی و روشنفکری در ایران معاصر، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- پیامدهای فرهنگی جهانی شدن در ایران از دیدگاه صاحب‌نظران ایران (۱۳۸۳)، پژوهش دفتر تحقیقات بخش برنامه‌های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
- جلایی پور، حمیدرضا (۱۳۷۸)، پس از دوم خرداد، نگاهی جامعه شناختی به جنبش مدنی ایران ۱۳۷۸-۱۳۷۶، تهران، انتشارات کویر
- جهانی‌شدن و تأثیرات آن بر ایران (۱۳۸۲)، مرکز تحقیقات و سنجش برنامه‌های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
- خواجه سروی، ابراهیم (۱۳۸۲)، ثبات سیاسی و رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- دارابی، علی (۱۳۹۸)، جریان‌شناسی سیاسی در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۴)، قدرت گفتمان و زبان در ساز و کارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر نی
- هوشنگ امیر احمدی، منوچهر پروین (۱۳۸۱)، ایران پس از انقلاب، ترجمه علی مرشدی راد، تهران، انتشارات باز
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱)، احزاب سیاسی و نظام حزبی، تهران، نشر گستره